

مقایسه مسأله تفسیر در دو قانون اساسی مشروطیت و جمهوری اسلامی ایران

محسن خلیلی*

چکیده: برای تفسیر قانون اساسی و قانون عادی در قانون اساسی مشروطیت تنها یک مرجع تعیین شده بود؛ اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی شیوه حقوقی مناسبتری اتخاذ شده است. بدین معنا که تفسیر قانون عادی و قانون اساسی به دو نهاد جداگانه تفویض شده است. نگارنده بر این باور است که:

(۱) شورای نگهبان بدون آنکه طرف پرشهای تفسیر خواهانه قرار گیرد حق اقدام ابتدا به ساکن در تفسیر قانون اساسی را ندارد.

(۲) وظیفه ویژه مجمع تشخیص مصلحت نظام حل اختلاف است نه قانونگذاری.

(۳) قوانین مصوب در مجمع تشخیص مصلحت ماهیتاً از باب قانون عادی است که تفسیر آن طبق قانون اساسی بر عهده مجلس شورای اسلامی است. بنابراین تفسیر مصوبات این مجمع توسط اعضای آن خلاف قانون اساسی و شائبه حقوقی می باشد.

تفسیر در ساده ترین معنا عبارت است از انعطاف و خمیدگی قانون در برابر دگرگونیهای زمانه تا جایی که هم قانون، قانون بماند و نشکند؛ و هم فشارهای ناشی از دگرگونیها محملی برای

* عضو هیأت علمی گروه تاریخ انقلاب اسلامی ایران، پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.

بروز بیابند. قانون متنی مکتوب و ایستاست و فقط هنگامی که تفسیر جدیدی از آن متن مکتوب و متصلب ارائه شود صورتی نو و معنایی تازه می‌یابد. بنابراین:

تفسیر عملی است که بین مفهوم ذهنی (تدوین قانون از افکار و اندیشه قانونگذار ناشی می‌شود) و مفهوم مادی (توسط مجریان، قانون به مرحله عمل و اجرا درمی‌آید) رابطه منطقی برقرار می‌نماید.^۱

مسائل و مشکلاتی که در یک اجتماع وجود دارد بسیار زیاد و در عین حال بسیار پیچیده است. واضعین قانون نیز علی‌رغم به‌کارگیری دقت و توان علمی نمی‌توانند قانونی برای همه دورانها تهیه کنند. گاهی زبان قانون نسبت به فرگشتهای پسینی، دچار لکنت و ابهام می‌شود و طبیعت رویدادهای نوپیدای آینده نیز به گونه‌ای است که نمی‌توان تمامی ریزه‌کارها را در متن قانون پیش‌بینی کرد. برهم نهادن جزئیات به مجریان و مبهمات به آیندگان واگذار می‌گردد و چنین پویایی، همان روند تفسیر قانون است:

تفسیر قانون برای روشن شدن مدلول و مفهوم حقیقی متن قانون است در جایی که مفهوم آن روشن نیست و یا روشن است ولی در سعه وضیق مدلول آن شکی هست و غرض انطباق بر موضوع خاص و معینی نیست.^۲

تفسیر قانون اگر به موقع و به هنگام انجام شود، نه تنها نشانه ضعف و نارسایی قانون نیست بلکه نشانگر کمال کاربری عقل در کاربرد زمانی آن است. در این مقاله کوشش شده است تا به گونه‌ای مقایسه‌ای مسأله تفسیر در قانون اساسی مشروطیت و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بررسی شود. بایستگی این پژوهش بدین جهت است که تا کنون در میان متون حقوقی گوناگون موجود در کشورمان، چه به صورت مقاله و چه به صورت کتاب، چنین مکتوبی کمتر نگارش یافته است. همچنین، هر چه بیشتر در زمینه مباحث حقوق اساسی در ایران، پژوهش شود، ضمن آنکه به تعمیق حقوق و قانون اساسی در کشورمان مدد می‌رساند، در عین حال گامی است در راه فریه کردن پژوهشهای تاریخ تحولات حقوق اساسی در ایران.

پرسش بنیادین این مقاله چنین است:

همانندیها و ناهمانندیهای مسأله تفسیر در قانون اساسی مشروطیت و

قانون اساسی مشروطیت و قانون اساسی جمهوری اسلامی چیست؟

پیرو این پرسش بنیادین دو ریز پرسش یا پرسش فرعی مطرح می‌شود:

۱) در قانون اساسی مشروطیت به مسأله تفسیر قانون اساسی، تفسیر قانون عادی و تفسیر قضایی و کیفری قانون عادی چگونه پرداخته شده است؟

۲) در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مسأله تفسیر قانون اساسی، تفسیر قانون عادی و تفسیر قضایی و کیفری قانون عادی چگونه پرداخته شده است؟

روش معمول در نوشته‌های حقوق اساسی آن است که فرضیه‌پردازی انجام نمی‌شود. اما از آنجا که در چنین نوشته‌ای از روش مقایسه‌ای بهره گرفته شده، بهتر است فرضیه موقت یا پاسخ پرسش بنیادین نیز طرح گردد:

به نظر می‌رسد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مسأله تفسیر، شیوه حقوقی مناسب‌تری را نسبت به قانون اساسی مشروطیت در پیش گرفته باشد. این مهم از آنجا معلوم می‌شود که در قانون اساسی مشروطیت بین سه نوع تفسیر قانونی، تفکیکی نشده ولی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به چنین تمایزی توجه شده است.

در این مقاله دو نکته مستتر یا مفروض است:

نکته اول اینکه:

تفسیر قانون، اصل قانون نیست، اما همانند قانون مورد استناد قضات و مجریان قرار می‌گیرد. به همین جهت تمام مراحل که برای وضع یک قانون طی می‌شود برای تفسیر نیز لازم می‌آید.^۲

نکته دوم اینکه:

تفسیر قانون را به اعتبار مرجع تفسیرکننده می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:

۱- تفسیر قانونی؛

۲- تفسیر قضایی؛

۳- تفسیر شخصی.^۳

نکته اول را در پیوند با فرضیه مقاله، مفروض تلقی می‌کنیم و نسبت برتری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر قانون اساسی مشروطیت را چنین سنجش خواهیم کرد. نکته دوم را نیز از آنجا می‌پذیریم که در این نوشته، تفسیر شخصی مورد بحث و بررسی قرار نخواهد گرفت. این نوشته بر سه پیکره استوار است:

گفتار اول: مسأله تفسیر در قانون اساسی مشروطیت

گفتار دوم: مسأله تفسیر قانون عادی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
گفتار سوم: مسأله تفسیر قانون اساسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

گفتار اول

مسأله تفسیر در قانون اساسی مشروطیت

مطابق اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مشروطیت، تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی بود:

قوای مملکت به سه شعبه تجزیه می‌شود:

اول - قوه مقننه که مخصوص است به وضع و تهذیب قوانین و این قوه ناشی می‌شود از اعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هر یک از این سه منشأ حق انشای قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلس و توشیح به صحنه همایونی. لیکن وضع و تصویب قوانین راجع به دخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است. شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است.

بند آخر اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مشروطیت، تفسیر «قوانین» را به صورت عام به کار برده، مستفاد از این اصل، چنین است که تفسیر قوانین عادی و قانون اساسی هر دو در حیطه وظایف و اختیارات مجلس شورای ملی است. زیرا:

قوانین در اصل مزبور به نحو اطلاق ذکر شده و مقید کردن آن به قوانین عادی با ظاهر عبارت منطبق به نظر نمی‌رسد... در اصل الحاقی که تغییر و تبدیل و نسخ و الحاق تحت عنوان تجدید نظر در قانون اساسی در صلاحیت مجلس مؤسسان مقرر شده [تیز] ذکری از تفسیر نشده است... سنت و سابقه قانونگذاری در ایران [همچنین] حاکی است که هر موقع تفسیر قانون اساسی و نه تجدید نظر در آن ضرورت یافته، مجلس شورای ملی در رفع اجمال با اجازه حاصل از اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی اقدام کرده است.^۵

به نظر می‌رسد، قانونگذار قانون اساسی مشروطیت در حمایت از مجلس شورای ملی چنین اختیار گسترده‌ای را به نام شرح و تفسیر قوانین در صلاحیت اختصاصی آن قرار داده است. از یکسو شاید قانونگذار می‌خواسته برای مجلس شورای ملی از آن حیث که برگزیده از طرف ملت بوده است اهمیت زیادتری قائل شده باشد،^۶ از سوی دیگر، می‌توان دلیلی با این مبنا ارائه کرد که ایرانیان فاقد تجربه و پیشینه قانون اساسی بودند و از رجعت به دوره دیکتاتوری واهمه داشتند:

دلیل اینکه نویسندگان قانون اساسی، تفسیر قانون من جمله قانون اساسی را در صلاحیت مجلس شورای ملی مقرر داشتند این بود که چون راه تجدید نظر و جرح و تعدیل قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود، این خطر و نگرانی وجود داشت که دستگاه حکومت استبدادی در آن زمان به استناد اینکه الفاظ قانون اساسی محتاج شرح و توضیح و تفسیر است مسیر مشروطیت ایران را تغییر دهند و قانون را در راهی که موافق نمایلات آنهاست بکشانند.^۷

مقصود قانونگذار از به کار بردن کلمه مختصه آن است که تصویب برخی امور فقط در صلاحیت انحصاری یک مجلس است و مجلس دیگر نمی‌تواند در آن زمینه دخالت نماید: بلکه فقط حق دارد که نظریات خود را به آن مجلسی که آن وظیفه را به عهده دارد، اظهار بدارد و آن مجلس هم مختار است که آن نظریات را رد یا قبول نماید.^۸

اگر اصول ۱۷، ۴۴، ۴۶ قانون اساسی مشروطیت را به همراه اصل ۳۴ متمم قانون اساسی مشروطیت، بنگریم نکته‌هایی این چنین به دست می‌آید:

(۱) از یکسو مجلس شورای ملی لوایح لازمه را در ایجاد و تغییر و تکمیل و نسخ قانون در موقع لزوم حاضر می‌نمود ولی بایستی به تصویب مجلس سنا می‌رسید.

(۲) از دیگر سو پس از انعقاد مجلس سنا تمام امور باید به تصویب هر دو مجلس می‌رسید.

(۳) اما دو مورد مهم به عهده مجلس شورای ملی بود و از صلاحیتهای انحصاری و اختصاصی آن به شمار می‌رفت:

الف) امور مالیه؛

(ب) شرح و تفسیر قوانین.

۴) قانون اساسی مشروطیت راه را بر هر گونه تجاوزکاری مجلس سنا بسته بود. زیرا از طرفی، نظامنامه‌های مجلس سنا می‌بایست به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسید و مجلس سنا نمی‌توانست قاعده‌ای خلاف قانون اساسی را در نظامنامه داخلی خود بگنجانند و قدرتی بیش از آنچه قانون اساسی برای آن تشخیص داده بود برای خود قائل شود. از طرف دیگر، مذاکرات مجلس سنا در مدت انفصال مجلس شورای ملی بی‌نتیجه تلقی شده بود و این هم محدودیتی دیگر بر اقتدار مجلس سنا محسوب می‌شد.

۵) بنابراین حتی مفهوم و مدلول اصل ۱۵ قانون اساسی مشروطیت نیز نمی‌توانست مانع از قدرت انحصاری مجلس شورای ملی در شرح و تفسیر قوانین باشد.

۶) مدلول و منطوق اصول مورد اشاره در مجموع نشان می‌داد که حتی اگر مصوبات مجلس سنا نیازمند تفسیر می‌شد، باز هم این مجلس شورای ملی بود که صلاحیت انحصاری چنین کاری را داشت. زیرا:

مجلس سنا از حق تفسیر قوانین متعارفی ممنوع شده [بود].^۹

صلاحیت انحصاری مجلس شورای ملی در تفسیر قوانین اعم از عادی یا اساسی در آیین‌نامه داخلی آن مورد تأکید قرار گرفته و نحوه اجرای آن نیز پیش‌بینی شده بود. مطابق ماده ۲۰۲ آیین‌نامه داخلی مجلس شورای ملی مصوب اسفند ۱۳۲۳:

جریان شرح و تفسیر قوانین که به موجب قانون اساسی از مختصات مجلس شورای ملی است مانند وضع قوانین بوده و منحصرأ با خود مجلس شورای ملی می‌باشد.^{۱۰}

طبق همین اختیار انحصاری بود که مجلس شورای ملی، چهار مرتبه به تفسیر قانون اساسی مشروطیت اقدام نمود. نخستین مرحله، اصل هفتم قانون اساسی در دومین دوره مجلس شورای ملی به تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۲۹۰ مورد تفسیر قرار گرفت و طی آن مجلس شورای ملی مراد خود را از عبارت «حضور دو ثلث اعضای مجلس در موقع شروع به مذاکرات و سه ربع از اعضای مجلس در هنگام تحصیل رأی» اینگونه تعبیر و تفسیر کرد که: «دو ثلث و سه ربع اعضای حاضر در مرکز» مد نظر است. نیز مجلس شورای ملی مراد از بند آخر اصل هفتم (اکثریت آراء وقتی حاصل می‌شود که بیشتر از نصف حضار مجلس رأی بدهند) را اینگونه تفسیر کرد که «رد یا

قبول مطلب مطرح شده وقتی حاصل می‌شود که بیشتر از نصف حضار به رد یا قبول آن مطلب رأی بدهند.^{۱۱} مرحله دوم زمانی بود که رضاشاه می‌خواست استقلال قوه قضاییه را از بین ببرد و بدین منظور مجلس شورای ملی را وادار کرد که اصول ۸۱ و ۸۲ متمم قانون اساسی را تفسیر کند. طبق این اصول، هیچ کس حق نداشت حاکم محکمه عدلیه را بدون محاکمه و ثبوت تقصیر، به طور موقت یا دائم تغییر دهد مگر با استعفای خود او؛ و نیز مقدور نبود که مأموریت حاکم محکمه عدلیه تبدیل شود مگر به رضای خود او. ولی طبق تفسیری که در تاریخ ۲۶ مرداد سال ۱۳۱۰ توسط مجلس شورای ملی صورت گرفت، چنین کاری مقدور گردید، مقرر شد:

تبدیل محل مأموریت قضات بلامانع اعلام شود و در صورت امتناع از قبول مأموریت، متهم و مجازات شوند.^{۱۲}

مرحله سوم زمانی بود که محمدرضا پهلوی فرزند رضا، به عنوان ولیعهد کشور قصد داشت در یک ازدواج مصلحتی با فوزیه مصری پیمان زناشویی ببندد. اصل سی و هفتم متمم قانون اساسی مشروطیت به نوعی، مانعی مهم بر سر راه این ازدواج قرار داده بود:

ولایت عهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود.

مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۱۷ طی یک ماده واحده، اقدام به تفسیر قانون اساسی کرد تا مانع از سر راه این ازدواج برداشته شود و ادامه سلطنت در خاندان پهلوی میسر گردد:

منظور از مادر ایرانی الاصل مذکور در اصل ۳۷ متمم قانون اساسی اعم است از مادری که مطابق شق دوم از ماده ۹۷۶ قانون مدنی دارای نسب ایرانی باشد یا مادری که قبل از عقد ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران به اقتضای مصالح عالی کشور به پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورای ملی به موجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی به او اعطا شده باشد.

مرحله چهارم نیز زمانی بود که قانون تفسیر اصل پنجم قانون اساسی به مرحله اجرا گذاشته شد به آن معنا که مجلس شورای ملی در اول آبان ماه ۱۳۳۱ قانونی را به تصویب رسانید که طی آن با توجه به مفهوم کلی قانون اساسی و به اتکاء اصول ۵، ۴۳ و ۵۰ آن، اصل پنجم را چنان تفسیر کرد که مدت نمایندگی منتخبین هر دوره اعم از مجلس شورای ملی و مجلس سنا دو سال

است. اما با اصلاح قانون اساسی مشروطیت در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۶ آن تفسیر ملغی و مدت نمایندگی مجلس شورای ملی چهار سال تمام دانسته شد.

این سه تفسیر «به خوبی مداخله قوه مجریه را در کار قوه مقننه و قضاییه»^{۱۳} آشکار می‌ساخت و نشان می‌داد که واگذاشتن تفسیر قوانین به نهادی که هر چهار سال یکبار تغییر می‌کند عملی خطا و اشتباه و مخالف روح قانون بوده است.* وانگهی، قانون اساسی مشروطیت با مسأله استدلال و تفسیر قاضی در انشای حکم نیز برخوردی مبهم داشت. از یک سو، طبق اصل ۷۸ متمم قانون اساسی:

احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که بر طبق آنها حکم صادر شده است بوده، علناً قرائت شود.

از سوی دیگر، مطابق با اصل ۱۲ متمم قانون اساسی مشروطیت:

حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون.

اما به نوعی مبهم، دست محاکم را در تفسیر آغازین قضایی بازگذاشته بود. مطابق اصل ۸۹ متمم:

دیوانخانه عدلیه و محکمه‌ها وقتی احکام و نظامنامه‌های عمومی و

ایالتی و ولایتی و بلدی را مجری خواهند داشت که آنها مطابق قانون باشد.

بنابراین، عمل قضات در تعیین این موضوع که کدام یک از آنها مطابق قانون است و کدام یک مطابق نیست، نوعی تفسیر محسوب می‌شد که علی‌القاعده قانون اساسی مشروطیت بایستی متعرض تفکیک آن می‌شد. اما واضعین قانون اساسی مشروطیت نه تنها به تفکیک تفسیر قضایی از تفسیر قانونی نپرداختند بلکه از تفکیک معمول و حتمی بین تفسیر قانون اساسی و قانون عادی نیز سرباز زدند. البته برخی از حقوقدانان با استفاده از اصل ۷۸ متمم قانون اساسی مشروطیت، معتقد به وجود تفسیر قضایی در ساختار حقوقی مشروطیت بودند. چنین تفسیری را قضات با استناد به اصل ۷۸ متمم و از راه استدلال و توجیه و استنباط انجام می‌دادند، اما محکوم بودند که تفسیر قضایی یکسان و یک شکل را:

به مجرد اعلام نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور بلافاصله و بدون

* آیین‌نامه داخلی مجلس شورای ملی مصوب ۱۳۴۳/۱۲/۱۶ طی مواد ۶۵، ۹۱، ۹۶، ۲۰۲ نشان می‌دهد که جریان تفسیر قوانین اعم از اساسی و عادی چگونه می‌توانسته است به سهولت انجام پذیرد.

نیاز به هیچگونه تشریفاتی^{۱۴}

اجرا کنند. اما در نهایت، هیچ گونه صراحتی در تفکیک دو نوع تفسیر به کار نرفته بود. پرسش مهم دیگری نیز در مورد «مسأله تفسیر» در قانون اساسی مشروطیت وجود داشت و آن این بود که آیا تفسیر قانون، احتیاج به توشیح یا رعایت سایر تشریفات مربوط به اجرای قانون را دارد یا خیر؟ در این زمینه نظر کلی آن بود که:

صراحت اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی به اینکه شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است استثنایی بر احکام کلی محسوب و مستلزم عدم اجرای هرگونه تشریفات به جز تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.^{۱۵}

بنابراین تفسیر قانون از یک سو، قانون جدید محسوب نمی‌شد و از سوی دیگر: قانون اصلی که تفسیر فعلی مربوطه به آن است قبلاً تشریفات مقرر اعم از توشیح و درج در روزنامه رسمی و سیری شدن مهلت مندرج در ماده ۲ قانون مدنی را گذرانیده و چون اجرای تشریفات مزبور در مورد «قانون» لازم‌الاجرا است نه «تفسیر قانون»، لذا تکرار آنها در مورد تفسیر مجوزی نخواهد داشت.^{۱۶}

آرای شماره ۳۸۳ به تاریخ ۱۳۱۷/۲/۲۷ شعبه پنجم، و ۴۰۲ به تاریخ ۱۳۱۷/۲/۳۱ شعبه دوم، و ۸۷ به تاریخ ۱۳۲۲/۷/۳ شعبه پنجم دیوان عالی کشور نیز چنین عقیده‌ای را می‌نمایاند: ماده قانونی که تفسیر ماده سابق را می‌نماید چون در واقع قانون جدیدی به شمار نمی‌آید، عطف به گذشته می‌کند.^{۱۷}

همچنین، اگر بپذیریم که تفسیر به معنای ثابت ماندن لفظ و بسط و توسعه معنی است تا به آنجا که لفظ تاب آن را داشته باشد، پس به طور کلی با تجدید نظر که عبارت است از تصرف در لفظ و تغییر آن متفاوت است. بنابر این تفسیر در حکم اصل الحاقی مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸^{۱۸} نیز محسوب نمی‌شد تا در صلاحیت مجلس مؤسسان قرار گیرد. بنابراین، تفسیر قوانین اعم از اساسی و عادی در صلاحیت انحصاری مجلس شورای ملی قرار می‌گرفت. چنین اختیاری باعث می‌شد قانون اساسی دستخوش تفسیرهایی قرار گیرد که توسط تعداد نسبتاً کمی از نمایندگان مجلس شورای ملی صورت می‌گرفت. یکی از نتایج چنین اصلی متزلزل شدن

قانون اساسی بود. از طرفی، با توجه به دوره معین نمایندگی در مجلس شورای ملی، قانون اساسی تابع تفسیرهایی می‌شد که امکان داشت چندان عمیق و مطابق با روح قانون اساسی نباشد. قانون عادی نیز به چنین سرنوشتی گرفتار می‌آمد.

گفتار دوم

مسأله تفسیر قانون عادی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

سخن اول: قوانین عادی

اصل ۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد مسأله تفسیر است:
شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است. مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می‌کنند نیست.

این اصل در عین حالی که یکی از حقوق مجلس شورای اسلامی را بیان می‌کند، حدود و حیطه آن را نیز نشان می‌دهد. این اصل بر اصل ۵۷ پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بوده:

تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای ملی است. مفاد این ماده مانع از تفسیری نیست که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می‌کنند.^{۱۹}

این اصل را گروه چهارم مجلس خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی که شامل ده عضو و مختص قوه مقننه بود مورد بررسی قرار دادند که هفت نفر از آنها، فقها و مجتهدین مسلم بودند.^{۲۰} بررسی کنندگان، این اصل را در جلسه ۳۲ مجلس خبرگان قانون اساسی به بحث و بدون هیچ‌گونه صحبتی - چه از سوی موافقین و چه از سوی مخالفین - و حتی بدون قرائت هیچ‌گونه توضیح، پیشنهاد، سؤال و تذکری، به رأی گذاشتند و تصویب کردند.^{۲۱*} به طور کلی

* نتیجه آرا چنین بوده است:

کل آرا:	۶۷ رأی	۱۰۰٪
موافق:	۵۷ رأی	۸۵/۰۷۴٪

تنها نکته‌ای که درباره‌ی این اصل گفته شد از سوی شهید دکتر بهشتی بود:

قاضی قانون را فقط بر مصادیقش تطبیق می‌کند که در شأن قاضی است ولی در اینجا قصد این است که تفسیری کلی برای قانون بشود که در شأن مجلس شورای ملی است.^{۲۲}

در این اصل، تفسیر قوانین تنها مختص مجلس نیست بلکه تفسیر قضایی قضات هم حتمی تلقی گشته است. در حالی که تفسیر قضایی فقط در مقام تمیز حق است و در مورد یک پرونده خاص به کار می‌رود و شکل عام و همه‌گیر ندارد مگر آنکه دیوان عالی کشور، یک تفسیر را به عنوان رأی وحدت رویه اتخاذ کند. اما نکته مهمی که در مورد تفسیر قوانین عادی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رعایت شده، آن است که:

نتیجه کار مجلس در مورد تفسیر و شرح چون در شکل مصوبه است و تمام مصوبات باید اعتبار قانون را پیدا نماید، تأیید شورای نگهبان را لازم دارد.^{۲۳}

به‌رحال این حق به مجلس شورای اسلامی داده نشده است تا بتواند در زیر پوشش تفسیر، قانون جدیدی وضع کند. زیرا:

ممکن است تأیید شورای نگهبان از اصل قانون با برداشت خاصی بوده که شورای نگهبان از نظر مجلس داشته است. حال که مجلس آن را تفسیر و شرح می‌نماید، برداشت دیگری را ارائه می‌دهد که شورای نگهبان نتواند آن را تأیید کند. در چنین شکلی شورای نگهبان قانون مصوب سابق را از بین نبرده بلکه قانون سابق را با این تفسیر تأیید نمی‌کند، خاصه اینکه در بسیاری از موارد تفسیر قانون عادی برگشت دارد به تفسیر قانون اساسی که مرجعش شورای نگهبان است.^{۲۴}

بنابراین تفسیر قانون عادی که توسط مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد، هم برای همگان لازم‌الاتباع است، هم بایستی به تأیید شورای نگهبان برسد، هم مثل قانون باید انتشار یابد و هم اینکه ضمانت اجرا دارد و عمل خلاف تفسیر قانون عادی، عمل خلاف قانون

محسوب می‌گردد و قابل پیگیری است. اگر غیر از مجلس شورای اسلامی که در عموم مسائل حق قانونگذاری دارد، مقامی بخواهد به شرح و تفسیر قانون پردازد، ملاک حقوقی ندارد: طبعاً حق اختصاص پیدا می‌کند به همان کسی که حق قانونگذاری را دارد. به عبارت دیگر، شرح و تفسیر قوانین یک مرحله از قانونگذاری است و این حق مخصوص مجلس شورای اسلامی است.^{۲۵}

فصل ۱۳ آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی طی مواد ۱۸۵ تا ۱۸۸ به چگونگی تفسیر قوانین عادی پرداخته است که می‌تواند به صورت طرح یا لایحه و به گونه یک فوریتی، دو فوریتی یا سه فوریتی باشد.^{۲۶} موارد متعددی از این نمونه تا کنون رخ داده است که ذکر آن ضرورتی ندارد.^{۲۷}

سخن دوم: تفسیر قضایی

جمله تکمیلی اصل ۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین است: مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می‌کنند، نیست.

این اصل را بایستی در کنار سه اصل دیگر مورد استناد قرار داد. بنابر اصل ۳۶: حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.

مطابق اصل ۱۶۶:

احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.

در اصل ۱۶۷ که بحثهای فراوانی در مورد آن صورت گرفته:

قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.

از آنجا که قاضی نمی‌تواند از صدور حکم امتناع کند، منطق قضیه چنین نشان می‌دهد که

قاضی بایستی اقدام به توجیه، استدلال و استنباط کند که همگی از درون مایه‌های تفسیر هستند. اصل ۷۳ صراحتاً تفسیر را از لوازم تمیز حق دانسته و آن را در اختیار دادرسان قرار داده، هر چند که اعتبار آن محدود به دعوایی خاص است و برای سایر دادرسان الزام‌آور نیست. اما اصل ۱۶۷ برای کار قضات نیز محدوده‌ای تعیین کرده و به قاضی حکم نموده است که ابتدا به قوانین مدونه رجوع کند:

به کار بردن عبارت «کوشش کند» در اصل فوق به این معنی است که تا مرحله استفاده از «روح قانون» برای یافتن حکم قانون قاضی باید تلاش کند.^{۲۸}

اما همین کار قضات یعنی برداشت و نظر شخصی از مفاد قانون، خود نوعی تفسیر است؛ زیرا در حقیقت تطبیق قانون بر مورد خاص یک نوع معنی کردن و تفسیر نمودن آن است. البته مشخص است که با چنین روندی تفسیرها متفاوت می‌شود و با نظره‌های قضایی متعدد مواجه می‌شویم. تنها راه گریز از این معضل توسل به رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور است. برخی از حقوقدانان، مفاد اصل ۷۳ و ۱۶۷ را مخصوص قانون مدنی می‌دانند و نه قانون کیفری^{۲۹}؛ اما آن چیزی که مورد اتفاق همگان است آن است که فصل خصومت نشان‌دهنده توجه به حقوق انسانها و برآوردن خواسته قانونگذار عالی است. بنابراین:

به بهانه اجمال و تناقض یا نداشتن نص صریح، از فصل دعاوی نمی‌توان امتناع کرد و نه هیچ حقوقدانی می‌تواند از یافتن راه حل دشواریهای زندگی منصرف شود.^{۳۰}

مواد گوناگون آیین دادرسی مدنی و کیفری نیز چنین پدیده‌ای را نشان می‌دهد و قاضی را موظف می‌کند که از نص صریح قانون، روح و مفاد قوانین موضوعه و عرف و عادت مسلم بهره ببرد و حکم هر دعوا را تعیین نماید اما حق ندارد به طور عموم و قاعده کلی حکم بدهد. سرانجام آنکه قانونگذاری عالی خواسته است به طور قطع و یقین، فصل خصومت شود، ولی از سوی دیگر، همواره اراده کرده است که احکام فیصله‌دهنده خصومتها مبتنی بر منابع حقوق و استدلال مکفی باشند. بنابراین:

قاضی متکی به قانون عادی است در حکم قضاوت و حق ندارد قانون عادی مصوب مجلس و شورای نگهبان را به این جهت که خلاف قانون

اساسی است، اجرا نکند. در تفسیر قوانین قضایی باز هم قانون عادی تعیین تکلیف می‌کند نه قانون اساسی.^{۳۱}

اما مستفاد از اصول ۷۳ و ۹۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌توان گفت که این قاضی است که باید حکم فیصله دهنده خصوصاً را بدهد. او نمی‌تواند منتظر تفسیر قانون اساسی بماند و حتی اگر تفسیری از قانون اساسی وجود داشته باشد، مانع صلاحیت دادگاه و قاضی در تفسیر و اجرای آن قانون در دعوی خاص نمی‌شود. اگر پذیرفته باشیم که قاضی «باید حکم کند» باید بپذیریم که او می‌بایست از بین انواع منابع حقوقی به ترتیب اولویت، استفاده و انشای رأی کند، این عمل خود عبارت از «تفسیر» است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چنین حقی را شناخته و آن را از اختیارات قضات قرار داده است.

سخن سوم: تفسیر و مجمع تشخیص مصلحت نظام

مجمع تشخیص مصلحت نظام یک نهاد جدید حقوقی است که پیش از آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران سابقه نداشته و با فرمان مستقیم امام خمینی (س) در سال ۱۳۶۶ موجودیت یافته است. در ابتدا بنا بود که این مجمع، تنها در مواردی دخالت کند که اختلاف لاینحلی بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان اتفاق افتاده باشد. سپس در فرمان بازنگری قانون اساسی که در سال ۱۳۶۸ توسط ایشان اعلام گشت «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حل معضلات نظام و مشاوره با رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد» در نظر گرفته شد. از سویی، اصل ۷۱ قانون اساسی، صلاحیت عام مجلس شورای اسلامی را در تدوین کلیه قوانین مورد نیاز جامعه به طرز انحصاری به رسمیت شناخته است. از سوی دیگر بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، حل معضلات نظام را در اختیار رهبری و از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار داده که:

در اجرای امر مذکور تاکنون موضوعات متعددی با ارجاع مقام رهبری به تصویب مجمع رسیده است که برخی از آنها تصویب ابتدایی قوانین می‌باشد.^{۳۲}

بسیاری از حقوقدانان حقوق اساسی ایران، قائل شدن رسالت قانونگذاری را برای مجمع خلاف حکومت قانون^{۳۳} و قانون اساسی^{۳۴} تلقی می‌کنند. تصور چنین است:

از ظاهر قوانین مصوب مجمع با ارجاع مقام رهبری در اجرای بند هشتم اصل ۱۱۰ به جای طی طریق طولانی قانونگذاری (مجلس، شورای نگهبان و مجمع در اجرای اصل ۱۱۲) از طریق سریع‌الاجابه بند ۸ اصل ۱۱۰ مورد استفاده قرار گرفته است.^{۳۵}

طبق اصل ۱۱۲ قانون اساسی، مقررات مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب می‌شود و به تأیید مقام رهبری می‌رسد. هم در ماده ۱۰ نخستین آیین‌نامه داخلی^{۳۶} و هم در ماده ۱۲ دومین آیین‌نامه داخلی مجمع تشخیص مصلحت نظام،^{۳۷} در میان موضوعات قابل طرح هیچ اسمی از «تفسیر» برده نشده است. اما در موارد متعددی، مجمع اقدام به تفسیر نموده و آن تفسیر که مرتبط بوده با قانون عادی، به مرحله اجرا گذاشته شده است. مانند:

(۱) قانون تفسیر مصوبه مورخ ۶۷/۸/۲ در مورد قانون مبارزه با مواد مخدر^{۳۸}، که طی یک ماده واحد از تصویب گذشته و اصولاً از وظایف انحصاری شورای نگهبان بوده است.

(۲) قانون تفسیر مصوب ۶۷/۷/۲۶ مجمع در خصوص تعزیرات امور گندم و آرد و نان مصوب ۱۳۷۲/۱۱/۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی^{۳۹}، که باز هم از قوانین عادی محسوب می‌شده است.

(۳) قانون تفسیر ماده ۳ قانون تعیین حدود صلاحیت دادسراها و دادگاههای نظامی کشور مصوب ۱۳۷۳/۵/۶ مجمع تشخیص مصلحت نظام^{۴۰}.

(۴) قانون تفسیر مصوب ۱۳۶۷/۵/۲۵ مجمع در خصوص حل مشکل اراضی بسایر مصوب ۱۳۷۳/۶/۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی^{۴۱}.

(۵) قانون تفسیر قانون تعیین تکلیف اراضی واگذاری دولت و نهادها مصوب ۱۳۷۰/۱۲/۱۵ مصوب ۱۳۷۳/۹/۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی^{۴۲}.

(۶) قانون تفسیر قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۷۴/۲/۱۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی^{۴۳}.

۷) قانون تفسیر تبصره‌های ۳ و ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۷۱/۸/۲۸ مصوب ۱۳۷۳/۶/۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام اسلامی ۴۴.

اگر به نظر حقوقی یکی از حقوق‌دانان حقوق اساسی ایران دقت کنیم: آن دسته از مصوبات مجمع که در اجرای اصل یکصد و دوازدهم برای حل اختلاف مجلس و شورای نگهبان است در مجموعه یک قانون عادی ظاهر می‌شوند به ترتیبی که در طبقه‌بندی قوانین نمی‌توان ردیف خاصی که بالاتر از قانون عادی باشد برای آنها در نظر گرفت. زیرا آن مصوبات همانند قوانین عادی به اجرا درمی‌آیند. ۴۵

در خواهیم یافت که مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام، تقریباً به طرز متفق، از نوع قانون عادی است و شرح و تفسیر آن منحصرأ در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است و نه مجمع تشخیص مصلحت نظام. هر چند خود مجمع از شورای نگهبان سؤال کرده:

۲- اگر ابهامی در مفهوم مصوبات بود رفع ابهام آن و تفسیر مصوبه با خود مجمع است و یا مرجع تفسیر، مجلس شورای اسلامی و یا تفسیرها احتیاج به ارجاع مجدد از سوی مقام رهبری است؟

۳- اصولاً آیا مصوبات مجمع قانون است و همه ویژگیهای قوانین عادی باید در مورد آنها مراعات شود و من جمله تفسیر؟ ۴۶

به نظر می‌رسد مجمع تشخیص مصلحت نظام با توجه به همه بحثها و حکمهایی که درباره آن شده، بیشتر یک نهاد حقوقی «مشخص» و «متمیز» است تا «مقتن». بنابراین نمی‌تواند قانون عادی وضع کند. با پذیرش این وجه از قضیه، معلوم است که تفسیرهای مجمع تشخیص مصلحت نظام، چندان وجه حقوقی ندارند و با بنیادهای حقوقی منطبق نیستند.

پاسخ شورای نگهبان به پرسش تفسیرخواهانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، نیز چنین نظری را تأیید می‌کند:

تفسیر مواد قانونی مصوب مجمع، در محدوده تبیین مراد با مجمع است. اما اگر مجمع در مقام توسعه و توضیح مصوبه خود باشد، مستقلاً نمی‌تواند اقدام نماید. ۴۷

حقیقت آن است که مستفاد از نظریه تفسیری شورای نگهبان، تفسیر خودبه خود به معنای

رازگشایی و شرح است و غیر از این نمی‌تواند باشد که به گستره یک موضوع دامن یزند و یا از دامنه یک موضوع بکاهد. در هر حال نمی‌توان متقاعد شد که مجمع تشخیص مصلحت نظام حق تفسیر داشته باشد؛ و با چنین نگرشی به عبارت اولی، حق قانونگذاری نیز ندارد.

گفتار سوم

مسئله تفسیر قانون اساسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

اصل ۹۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مسئله تفسیر قانون اساسی پرداخته:

تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه

چهارم آنان انجام می‌شود.

پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصلاً متعرض «مسئله تفسیر قانون اساسی» نشده و هیچ اصلی را به آن اختصاص نداده بود. گروه بررسی اصول، اصل مربوط به تفسیر قانون اساسی را با شماره ۸۳/۱ در مجلس خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی، طرح کردند:

تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است. ۴۸

این اصل در جلسه ۶۲ مجلس خبرگان قانون اساسی مورد بررسی قرار گرفت و آرای متفاوتی

درباره آن، ارائه شد:

۱) تفسیر قانون اساسی معمولاً به عهده مجلس شورای ملی است. ۴۹

۲) تفسیر قانون اساسی با دو مرجع مجلس شورای ملی یا مجلس

مؤسسان جدید است. ۵۰

۳) تفسیر قانون اساسی با دیوان قانون اساسی هر کشور است. ۵۱*

۴) تفسیر به عهده مجلس شورای ملی باشد ولی چون تفسیر خودش

یک مصوبه است به نظر شورای نگهبان هم خواهد رسید. زیرا یک هیأت

دوازده نفره صلاحیتش بیشتر از یک مجلس شورا نیست. ۵۲

۵) تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان باشد. زیرا به دلیل

* شهید آیت الله دکتر بهشتی در این جلسه، تنها تفسیر قانون عادی را به عهده مجلس شورای ملی می‌دانسته‌اند. در حالی که در قانون اساسی مشروطیت، لفظ قوانین اعم به کار رفته و تفسیر قانون اساسی نیز به عهده مجلس شورای ملی گذاشته شده بود.

نظارتش بر مصوبات مجلس کاملاً بر قانون اساسی و زوایای گوناگون آن مسلط است و از طرف دیگر به دلیل وجود فقهای متبحر و حقوقدانان مسلط، شورای نگهبان اولی به تفسیر قانون اساسی است خصوصاً با توجه به اینکه قانون اساسی ایران دو جنبه‌ای است یعنی هم فقهی است و هم متون مدون و معمول حقوقی در آن دخیل است.^{۵۳}

۶) چون مجلس شورای ملی عالیترین مقام قانونگذاری است، اگر تفسیر قوانین عادی را به او بدهیم، قانون اساسی را نیز می‌تواند تفسیر کند.^{۵۴}

۷) اگر مجلس بتواند اضعف را تفسیر کند دلیل بر آن نیست که اقوی را هم بتواند. از سوی دیگر، مجلس شورای ملی نمایندگانی دارد که همگی در قانون‌شناسی و فهم زوایای گوناگون انطباق یک قانون متبحر نیستند. بنابراین بایستی به نهادی داده شود که همه آنها قانون‌شناس باشند.^{۵۵}

۸) اگر گفته شود مصوبات مجلس شورای ملی تا از نظر انطباق با قانون اساسی از مجرای شورای نگهبان نگذرد، قانونیت آن تام نیست معنایش این است که صلاحیت تام تشخیص انطباق یک قانون با قانون اساسی به عهده مجلس شورای ملی گذاشته نشده و اولی است که مقام تفسیر کننده قانون اساسی هم، او نباشد.^{۵۶}

۹) یک پیشنهاد جدید هم بوده است مبنی بر اینکه اگر همان خبرگان قانون اساسی با اکثریت $\frac{2}{3}$ بتوانند اجتماع کنند، تفسیر قانون اساسی به عهده آنها و گرنه به عهده شورای نگهبان باشد.^{۵۷}

در چنین وضعیتی، اصل ۸۳/۱ به رأی گذاشته ولی مردود اعلام شد. * سپس در جلسه ۶۳

* جریان رأی‌گیری:

حضور:	۵۷ نفر؛
آرا:	۵۸ رأی (حذف یک رأی به قید قرعه)؛
موافق:	۴۷ رأی
مخالف:	۵ رأی
ممتنع:	۵ رأی

طبق ماده ۷ آیین‌نامه داخلی مجلس بررسی نهایی قانون اساسی: برای تصویب هر یک از اصول قانون اساسی حضور و رأی موافق دو سوم نمایندگان یا چهل و نه نفر لازم است.

مجلس خبرگان قانون اساسی، بار دیگر مسأله و اصل تفسیر قانون اساسی به بحث گذاشته شد. صورت اصل مطروحه چنین بود:

تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود.^{۵۸}

در این جلسه هم سخنانی دربارهٔ این اصل به میان آمد:

(۱) تأیید شورای عالی قضایی هم قید شود.^{۵۹}

(۲) اگر تشخیص عدم تعارض مصوبات مجلس را به عهده اکثریت شورای نگهبان بگذاریم، قید سه چهارم در مورد تفسیر نوعی تعارض اصل ۹۸ با اصل ۹۶ است.^{۶۰}

(۳) تفسیر به معنای احتمادی است که محتاج توضیح و شرح است، ولی تشخیص نوعی تعیین تعارض یا عدم تعارض است.^{۶۱}

(۴) در عین حال پیشنهاد می‌شود که چون با این وضعیت هیچ کدام از نمایندگان مجلس که نماینده ملت هستند در تفسیر قانون اساسی دخالت ندارند، بهتر است یک شورای ۲۴ نفره به طرز مساوی هم از میان ملت و هم شورای نگهبان برای این کار انتخاب شوند تا هم نظر رهبر و هم نظر ملت ملحوظ باشد.^{۶۲}

پس از اینکه پیشنهاد کفایت مذاکرات رأی آورد، اصل ۸۳/۱ یا ۹۸ به رأی گذاشته و تصویب شد.*

قانون اساسی کشورمان، مقام تفسیرکنندهٔ خود را به نهادی داده است که کمترین وابستگی را به قوای سه گانه دارد و می‌تواند بدون برهم زدن تعادل قوا، اقدام به این عمل مهم نماید. تفسیر قانون اساسی از آنجا که به مثابهٔ خود قانون اساسی و هنجار برترین حقوقی کشور است، اهمیتی استثنایی دارد. به دلیل همین اهمیت است که به طور کلی کوشش می‌شود تا از واگذاری تفسیر

* جریان رأی‌گیری:

حاضر:	۵۹ نفر
آرا:	۵۹ نفر
موافق:	۴۹ نفر
مخالف:	۴ نفر
مستنع:	۶ نفر

قانون اساسی به مجالس قانونگذاری عادی جلوگیری شود. واضعین نخستین قانون اساسی همیشه پی جوی آن هستند که نهادی انتخاب شود که سیاست در آن رخنه نکند و شیوه کار چنان باشد که بیشتر به آرای عمومی ملت نزدیک گردد. از سوی دیگر:

در مورد تفسیر قانون اساسی چون مجلس مؤسسان (بررسی نهایی قانون اساسی و شورای بازنگری قانون اساسی) اصولاً موقتی و کوتاه مدت است و صرفاً برای تدوین و یا اصلاح و تغییر قانون اساسی تشکیل می‌شود و نمی‌توان چنین مجلسی را به طور دائم پابرجا داشت امر تفسیر توسط مجلس قانونگذار اساسی عملاً غیر ممکن خواهد بود. [به همین دلیل در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران] شورای نگهبان به عنوان قوه مؤسس ناظر، قائم مقام قوه مؤسس قانونگذار می‌باشد.^{۶۳}

در حقیقت شورای نگهبان مرجع جانشین قوه مؤسس است زیرا گفته می‌شود که بهترین مفسر قانون، همان واضع قانون است. آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان طی مواد ۱۳ تا ۱۶ به چگونگی تفسیر پرداخته است.^{۶۴}

۱) در سالهای آغازین، شورای نگهبان در ارائه نظر و تفسیر بسیار سخاوتمندانه عمل می‌کرد ولی با تغییر آیین‌نامه داخلی، طبق ماده ۱۳، تنها چهار مقام حق دارند از شورای نگهبان تفسیر بخواهند.*

* تفسیر رسمی قانون اساسی منزلتی چون خود قانون اساسی دارد. بنابراین هرگاه اصلی از قانون اساسی مورد تفسیر قرار گیرد به منزله آن است که صورت و محتوایی به پیکره آن اضافه شده است. در نتیجه تفسیر قانون اساسی باید با مراقبت و احتیاط کامل صورت پذیرد و قانونگذاران، مجریان و قضات باید تلاش کنند با فهم دقیق مفاد آن از مراجعات مکرر به شورای نگهبان به منظور تفسیر قانون اساسی خودداری ورزند. با مراجعه به ماده ۱۳ آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان مشخص می‌شود که باسداران قانون اساسی تمایل چندانی به تفسیر آن ندارند. با استناد به این ماده هم شورای نگهبان مقید می‌شود و هم کسانی که اجازه تفسیرخواهی قانون اساسی را دارند. بنابراین مقاماتی که می‌توانند از شورای نگهبان تفسیر بخواهند، نباید دمام این شورا را در هجوم پرسشهای خود قرار دهند، و شورای نگهبان نیز نباید بسادگی به ارائه تفسیر از قانون اساسی تن دهد. چون تفسیر رسمی قانون اساسی هیچ‌گاه در محدوده تبیین مراد مقنن باقی نمی‌ماند و در موضع اجرا، قضا و تقنین به توسعه یا تضییق مراد واضعین اولیه قانون اساسی گرایش پیدا می‌کند. بنابراین شیوه معقول حقوقی آن است که تنها بالاترین مقامات کشور مجاز به طرح پرسشهای تفسیرخواهانه باشند و همچنین شورای نگهبان باید خود را کاملاً مقید کند که تا حد امکان از فربه‌سازی قانون اساسی بپرهیزد. به علاوه، روح و کارویژه قانون اساسی نیز نشانگر آن است که نباید به محض طرح یک پرسش متن قانون اساسی را در معرض تفسیر قرار داد؛

۲) اگر شورای نگهبان اقدام به تفسیر نمود و یا نظریه شرعی خود را اعلام کرد در روزنامه رسمی به چاپ خواهد رسید و از آن پس به مثابه قانون تلقی خواهد شد.

۳) اینکه آیا مورد سؤال از مصادیق تفسیر است یا خیر، با اکثریت اعضای شورای نگهبان است و اگر چنین اکثریتی حاصل شد، شورای نگهبان اقدام به تفسیر خواهد کرد؛ و الاً نظر مشورتی خواهد داد.

۴) سؤال مشورتی و مشورت‌خواهی از شورای نگهبان هم محدود و منوط به چهار مقام و به تشخیص خود شورای نگهبان شده است.

در خصوص اصل ۹۸ گاهی چنین استنباط می‌شود که هر کس می‌تواند از شورای نگهبان تفسیر بخواهد و این وفور تفسیر را نشان می‌دهد، گاهی نیز عکس آن استنباط می‌شود. ولی باید توجه داشت که قانون اساسی از چنان اهمیتی برخوردار است که نبایستی دمام مورد تفسیر قرار گیرد، که این کار باعث سستی و تزلزل آن می‌شود. همچنین، باید توجه داشت که بایستی زمانی به تفسیر پناه برد که همه راهها آزمایش شده و به بن بست رسیده باشد. زیرا تفسیر قانون اساسی جزء جدایی‌ناپذیر قانون اساسی و عین آن است و بهتر است قانون اساسی یک کشور را وفور تفسیر فریه نکند. ابتدا مرحله‌های گوناگونی بایستی طی گردد و کش و قوسهای مختلف حقوقی صورت گیرد تا اگر واقعاً بن بست قانونی حادث شده باشد، آنگاه شورای نگهبان اقدام به تفسیر آن کند. در این گام، شورای نگهبان مختار است که با اعلام نظر حقوقی مشورتی و یا قانونی تفسیر، گره‌گشا باشد. بنابراین، شورای نگهبان ضمن وقوف کامل به نظام حقوقی و سیاسی کشور بایستی موقعیتهای زمانی و مکانی را بشناسد و آنگاه اگر لازم دید، اقدام نماید. به‌هرحال:

شورای نگهبان در تفسیر قانون اساسی مسئولیت مضاعفی دارد و خود

به هنگام تفسیر ملتزم به پرهیز از انحراف خواهد بود. ۶۵

اما یک نکته مهم در این زمینه وجود دارد. دو تن از حقوقدانان حقوق اساسی کشورمان معتقدند که خود شورای نگهبان می‌تواند فی‌البداهه و از نزد خود اقدام به تفسیر قانون اساسی نماید:

به تشخیص خود شورا، تفسیر ضروری باشد. ۶۶

بلکه باید در نظر داشت که در ساخت، کارمایه و مضمون قانون اساسی پاسخ بسیاری از پرسشها نهفته است. گرچه گرایش غالب این است که با کاربرد تفسیر قانون اساسی می‌توان آن را مطابق میل موسع یا مضیق کرد.

و دیگر آنکه:

بدون تردید هرگاه طبق آیین‌نامه داخلی این شورا، تفسیری از هر یک از اصول را لازم بداند می‌تواند، ضمن تفسیر، آن را به طور علنی و برای اجرا اعلام نماید.^{۶۷}

اما نگارنده به چند دلیل موافق نیست که چنین اختیاراتی را برای شورای نگهبان قائل شویم. این دلایل عبارتند از:

۱) عالیترین سند حقوقی و برترین هنجار قانونی یک کشور را نمی‌توان در اختیار تعدادی محدود از فقها و حقوقدانان قرار داد. با آنکه قانون اساسی، اکثریت خاص سه چهارم را برای تفسیر قانون اساسی قرار داده است، ولی در نتیجه کار تفاوتی نمی‌کند. آیا می‌توان قانون اساسی را در اختیار یک جمع نه نفره قرار داد و آنها را مختار کرد که سرنوشت حقوقی و سیاسی یک اجتماع را به سهولت در دست گیرند؟*

۲) قانون اساسی متنی است که در آن حقوق اساسی و آزادیهای فردی گنجانده شده و تفسیر اقدامی است که می‌تواند به توسیع یا تضییع حقوق و آزادیها منجر شود. روح قانون به هیچ عنوان اجازه نمی‌دهد که جمعی اندک بتوانند قانون اساسی را به نحوی تفسیر کنند که حقوق و آزادیها تضییع شود.**

* کارویژه قانون اساسی، انتظام امور اجتماعی است. در روند منتظم‌سازی نمی‌توان بین امر حقوقی و امر سیاسی تفاوت قائل شد. به نظر می‌رسد که امروزه حوزه کردهای سیاسی از جایگاه والاتری نسبت به کارویژه‌های حقوقی برخوردار است. برای ممانعت از سیطره‌جویی نهاد حقوقی بر امور سیاسی نمی‌توان به قواعد اخلاقی متوسل شد؛ بلکه باید شیوه‌های بایسته حقوقی را فرا راه قرار داد. به نظر می‌رسد ابتکار آغازین شورای نگهبان در امر تفسیر قانون اساسی بدون آنکه طرف پرشش قرار گرفته باشد می‌تواند عرصه حقوقی را نیز به روزمرگی سیاسی آلوده کند. پسندیده آن است که تنها بالاترین مقامات سه فوه بتوانند از شورای نگهبان تفسیر قانون اساسی را بخواهند و شورای نگهبان (به دلیل صیغه کارویژه‌ای که عبارت از مقام پاسداری از کيان قانون اساسی است) این اجازه را نداشته باشد که از نزد خود اقدام به تفسیر قانون اساسی کند و یا حتی پرسشهای تفسیرخواهانه مقامات مادون سه فوه را پاسخ دهد.

** در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برخی از تأسیسات حقوقی بدون تعریفهای دقیق مفهومی به حال خود رها شده است؛ از جمله می‌توان از مسأله نظارت بر انتخابات، موضوع اصل ۹۹ قانون اساسی، نام برد که مقوله نظارت استصوابی با ناروشنیهای معنابه از آن برون تراویده است. به نظر می‌رسد تفسیری را که شورای نگهبان از اصل ۹۹ ارائه کرده از مصادیق توسعه و تضییع اختیارات و حقوق و آزادیهاست. از یکسو چنین تفسیری باعث توسعه اختیارات و اقتدارات شورای نگهبان در امر برگزاری انتخابات و از دیگر سو موجب

۳) مناسبت قانونی نیز اقدام به تفسیر ابتدایی را به شورای نگهبان نمی‌دهد؛ زیرا تفسیر هنگامی لازم می‌آید که نوعی بن بست در کار قوه مقننه، قضاییه و مجریه پدید آید و همانها هستند که می‌توانند با طی تمامی گامها، در صورت وجود بن بست واقعی از شورای نگهبان، تفسیر قانون اساسی را بخواهند. طبیعت کار شورای نگهبان نه اجرائیات است، نه قضاوت و نه تقنین. پس چگونه می‌تواند مرجعی خوب و مناسب برای تفسیر قانون اساسی باشد اگر خود بخواهد به چنین کاری اقدام نماید؟*

تضییق حقوق و آزادیهای مردمی در حقوق انتخاباتی شده است. نه قانون اساسی چنین بیانی را از امر نظارت بر انتخابات اراده کرده بوده و نه خود شورای نگهبان توانسته است دقیقاً مراد خود را بیان کند. بدون آنکه بخواهیم به محتوای بحث نظارت بر انتخابات و مقوله نظارت استصوابی وارد شویم، می‌بینیم که تفسیر اصل ۹۹ هم باعث کشمکشهای حقوقی و سیاسی بسیار و هم موجب توسیع اقتدارات یک نهاد حقوقی و تضییع و تضییق اختیارات مردم شده است. ماهیت و شیوه حقوقی پرسش تفسیرخواهانهای که در باب اصل ۹۹ از شورای نگهبان شده نشان‌دهنده آن است که پرسشگر چندان شائبه پرسش نداشته و شورای نگهبان می‌توانسته است با تمسک به روح ماده ۱۳ آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان به آن پاسخ ندهد. در واقع، تعجیل در پاسخ به پرسشی که از سوی یک مقام نظارتی و غیر دیصلاح ارائه شد این همه در جامعه جنجال آفرید.

* مقوله نظارت استصوابی دستاورد پرسشی است که رئیس هیأت مرکزی نظارت شورای نگهبان بر انتخابات، آیت الله غلامرضا رضوانی، مطرح کرد و سپس خود او به همراه سایر فقها و حقوقدانان به آن پاسخ دادند. این در حالی است که اصل ۹۹ قانون اساسی منطوقاً و مدلولاً مجمل نبوده و نیازمند تفسیر نمی‌باشد؛ زیرا بنیاد نظارت بر انتخابات یک پدیده تازه تأسیس و نوپیدا نیست، بلکه کمابیش از اجمال و ابهام بری است. کشمکشهای سیاسی و حقوقی بسیاری که بر سر مسأله نظارت استصوابی به وجود آمده است نشان می‌دهد که آنچه مورد مجادله قرار گرفته تفسیر واژه استصوابی است نه خود اصل ۹۹. به تعبیر دیگر، اکنون تفسیر اصل ۹۹ نیازمند تفسیر شده است. اگر تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی را همسنگ قانون اساسی بدانیم که چنین نیز هست، دیگر نیازی به این نبود که مجلس شورای اسلامی در باب آن قانون بگذارد و استصوابی بودن نظارت بر انتخابات را قید کند. اکنون اگر بخواهیم مراد از نظارت استصوابی را بدانیم باید از کدام یک از دو نهاد حقوقی شورای نگهبان یا مجلس شورای اسلامی برسیده شود که منظور از آن چیست؟ مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در باب الزام به اعلام دلایل رد صلاحیت نامزدان انتخابات به آنها نشان‌دهنده آن است که روح کلی اصل ۹۹ قانون اساسی و مراد اصلی واضعین اولیه قانون اساسی دچار کش و قوسهای حقوقی و سیاسی متعدد شده است. اکنون مراد قانونگذار قانون اساسی از مسأله نظارت را بایستی از شورای نگهبان ببرسیم (که گفته است استصوابی است)، مراد قانونگذار قانون عادی را که مسبوق به نظریه تفسیری شورای نگهبان است بایستی از مجلس شورای اسلامی ببرسیم و مراد از مصوبه مبنی بر الزام به اعلام دلایل رد صلاحیت شدگان به نامزدان انتخابات را بایستی از مجمع تشخیص مصلحت نظام بخواهیم. اگر شورای نگهبان از همان ابتدا ساخت، کاروبزه و مضمون قانون اساسی را بخوبی ژرف‌شناسی می‌کرد، و اگر به تفسیر اصلی اقدام نمی‌کرد که نیازمند تفسیر نبود، و اگر حد منطقی تعریف نظارت استصوابی روشن بود و شورای نگهبان نیاز نداشت که در تفسیر اصل ۹۹ به تقنین بپردازد و خود را در جایگاه مجلس شورای اسلامی قرار دهد، اکنون دچار مجادلات این

۴) نه از اصل ۹۸ و نه از موارد مرتبط با تفسیر در آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان چنین استنباط نمی‌شود که این شورا بتواند خود اقدام به تفسیر قانون اساسی نماید. در مذاکرات مجلس خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی نیز، روح همین استدلال حاکم بوده بدین معنا که تفسیر، تعبیر به پرسش و خواهش شده است و نه اقدامی که یک نهاد حقوقی از نزد خود بتواند انجام دهد.

۵) اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قوای سه‌گانه حاکم در جمهوری اسلامی را مستقل از یکدیگر می‌داند. این استقلال به این معناست که هر سه قوه نسبت به همدیگر حقوق و وظایفی دارند. اگر قائل به تفسیر ابتدایی توسط شورای نگهبان بشویم، یک گروه ۹ نفره می‌تواند خلاف قانون اساسی، به توسیع اختیارات یک قوه و تضییق اختیارات قوه دیگر دست بزند. با کدام منطق حقوقی می‌توان چنین استنباطی را قبول کرد؟

۶) نیز می‌توان توجه کرد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری با عنوان ولی مطلقه فقیه، عالیترین مقام کشور و صاحب بیشترین اختیارات است. در یک فرض حقوقی می‌توان چنین استنباط کرد که گروه ۹ نفره‌ای از اعضای شورای نگهبان می‌توانند طی تفسیری به توسعه بیش از حد اختیارات رهبری و یا حتی کاهش آن بپردازند. به ویژه اگر دقت کنیم که «تفسیر قانون اساسی» هنگامی که ارائه شد، خود به خود جزء متن قانون اساسی است و اصلاً عین همان محسوب می‌شود. آیا عقلایی است به تفسیر آغازین و فی‌البداهه قانون اساسی توسط شورای نگهبان باور داشته باشیم؟

۷) به طرز دیگری نیز می‌توان استدلال نمود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قوای سه‌گانه را مستقل از همدیگر و زیر نظر امامت امت و رهبری، خواسته است. اگر قائل شویم که شورای نگهبان خود می‌تواند اقدام به تفسیر نماید و آن را اعلام کند، آیا در چنین فرضی، قدرتی

چنین نمی‌شدیم. دلیل اساسی افزوده شدن ابهاماتی از این نوع بر پیکره قانون اساسی و در متن قانون عادی آن است که شورای نگهبان در پاسخ به پرسشی اقدام به ارائه نظریه تفسیری کرده که پرسشگر آن خود شورای نگهبان بوده است. درحالی که فقها و حقوقدانان شورای نگهبان می‌توانستند طبق ماده ۱۳ و ۱۶ آیین‌نامه داخلی شورا خود را ملزم به پاسخ‌گویی به پرسشهای مقامات میان رتبه و پایین رتبه ندانند و هم آنکه آن را از موارد مصدق تفسیر قلمداد نکنند. وانگهی چه اشکالی داشت که امری به اهمیت و جایگاه انتخابات در درون کردارهای سیاسی و حقوقی سه قوه آنقدر به تمرین گرفته می‌شد تا راه حلهای مناسب و متعددی می‌یافت و دیگر نیاز به تفسیر قانون اساسی و فریبه‌شدن متن و پیکره آن نبود؟

فوق‌العاده، برای آن نهاد قائل نشده‌ایم، حتی بالاتر از سه قوه و یا بیشتر از آن مافوق مقام رهبری؟ زیرا در فرض حقوقی، حتی اگر ناممکن به نظر آید، بایستی استدلال حقوقی ارائه نمود. بنابراین به نظر نگارنده، شورای نگهبان تنها زمانی می‌تواند اقدام به تفسیر قانون اساسی کند که از آن خواسته شود؛ ولی خود به تنهایی و بدون آنکه طرف مشورت و یا سؤال تفسیری قرار گیرد، نمی‌تواند فی‌البداهه اقدام به تفسیر نماید.

نتیجه‌گیری

(۱) از آنجاکه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران سه نوع تفسیر قانون اساسی، قانون عادی و قضایی را به رسمیت شناخته و آن را در اختیار سه مرجع گوناگون قرار داده است، وضعیت حقوقی مناسب‌تر و بهینه‌تری را نسبت به قانون اساسی مشروطیت دارد که در آن همه گونه تفسیر قوانین از صلاحیتهای مختصه و انحصاری مجلس شورای ملی دانسته بود.

(۲) در قانون اساسی مشروطیت، سرنوشت همه گونه قوانین، اعم از اساسی و عادی به مجلس شورای ملی سپرده شده بود. این نکته، نشان می‌دهد که حتی قانون اساسی نیز تحت اختیار آن مجلس بود و چنین رسمی، مطابق با قواعد حقوقی و منطق قانون‌پروری نیست.

(۳) در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این امور تفکیک شده است تا نتوان قانون اساسی را به سهولت متزلزل کرد. برای تفسیر قانون اساسی، راهی صعب تعبیه شده و این کار نشان‌دهنده حمایت از قداست قانون اساسی است.

(۴) در متن قانون اساسی همچنین مرجع تفسیر قانون عادی و تفسیر قضایی معلوم گشته است تا تداخلی در روند امور پیش نیاید.

(۵) به نظر می‌رسد مجمع تشخیص مصلحت نظام با تمام جوانب آن، به لحاظ حقوقی نمی‌تواند یک قانونگذار باشد. بنابراین تفسیرهایی که تاکنون این مجمع ارائه کرده در صلاحیت مجلس شورای اسلامی و جزء قوانین عادی بوده است و با منطق حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سازگار نیست.

(۶) به نظر می‌رسد شورای نگهبان تنها زمانی می‌تواند اقدام به تفسیر قانون اساسی نماید که:

الف) مقام رسمی صلاحیتداری از آن بخواهد؛

ب) خود شورای نگهبان، پرسش را از موارد صدق و نیازمند تفسیر بداند.

اما اینکه خود شورای نگهبان بدون درخواست مقامات صلاحیتدار اقدام به چنین کاری نماید، عملی است که در آن تشکیک حقوقی و قانونی بسیار می‌توان روا دانست.

یادداشتها

- (۱) محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران: حاکمیت و نهادهای سیاسی، تهران: شهید بهشتی و یلدا، جلد ۲، ۱۳۷۲، ص ۳۳۲.
- (۲) مهدی صاحبی، تفسیر قراردادها در حقوق خصوصی، تهران: ققنوس، ۱۳۷۶، ص ۲۹.
- (۳) محمد هاشمی، همان، ص ۱۸۲.
- (۴) ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، بی‌جا: شرکت انتشار و شرکت بهمن برنا، چاپ بیست و یکم، ۱۳۷۵، ص ۲۱۹؛ برای مطالعه بیشتر در زمینه دو تفسیر شخصی از یک موضوع در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌توانید به دو منبع زیر مراجعه کنید:
- « محمود کاشانی، «تفسیر اصول ۸۹ و ۱۳۵ قانون اساسی»، در کتاب: اندیشه‌هایی در حقوق امروز، بی‌جا: نشر حقوقدان، ۱۳۷۶، صص ۱۸۳ - ۱۹۴.
- « حسین مهرپور، «نظری بر تفسیر شورای نگهبان پیرامون رأی عدم اعتماد»، در کتاب: دیدگاههای جدید در مسائل حقوقی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۴، صص ۸۱ - ۹۷.
- (۵) جعفر بوشهری، حقوق اساسی، کلیات حقوق اساسی، حقوق اساسی ایران، تهران: دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۵۳، صص ۱۷۷ - ۱۷۸.
- (۶) احمد عراقی، حقوق اساسی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۳۴، ص ۲۶۹.
- (۷) جعفر بوشهری، همان، ص ۱۷۸.
- (۸) احمد عراقی، همان، ص ۲۵۸.
- (۹) قاسم قاسم‌زاده، خلاصه حقوق اساسی، بی‌جا: بی‌نا، چاپ سوم، ۱۳۲۶، ص ۴۰۳.
- (۱۰) جعفر بوشهری، همان، ص ۱۷۶.
- (۱۱) قانون اساسی و اصلاحات آن، بی‌جا، مجلس شورای ملی، بی‌نا.
- (۱۲) عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی: حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.
- (۱۳) مرتضی راوندی، تفسیر قانون اساسی ایران، تهران: مبشری، بی‌نا، ص ۱۱.
- (۱۴) جعفر بوشهری، همان، ص ۱۷۷.
- (۱۵) همان.
- (۱۶) همان، صص ۱۷۶ و ۱۷۷.
- (۱۷) ایرج گلدوزیان، حقوق جزای عمومی ایران، تهران: دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۶، ص ۲۰۸.
- (۱۸) فریدون کار، متن کامل قانون مدنی به انضمام قانون اساسی، بی‌جا: انتشارات جاویدان، بی‌نا، صص ۲۳۱ و ۲۳۲.
- (۱۹) اداره تبلیغات و انتشارات مجلس شورای اسلامی، راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات

- مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همراه با معرفی مجلس و اعضای خبرگان، تهران: مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۱. [از این پس: راهنمای...]
- (۲۰) همان، صص ۲۶ و ۲۷.
- (۲۱) همان، ص ۱۴۵.
- (۲۲) اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بی جا: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، صص ۸۴۰ - ۸۴۱. [از این پس: صورت...]
- (۲۳) جلال‌الدین مدنی، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران: قوه مقننه - مجلس شورای اسلامی، تهران: سروش، جلد سوم، ۱۳۶۶، ص ۱۹۴.
- (۲۴) جلال‌الدین مدنی، همان، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.
- (۲۵) محمد بزدی، قانون اساسی برای همه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵، صص ۴۵۳ و ۴۵۴.
- (۲۶) جلال‌الدین مدنی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر همراه، ۱۳۷۰، صص ۴۹۸ و ۴۹۹.
- (۲۷) اداره کل قوانین مجلس شورای اسلامی، مجموعه قوانین اولین دوره مجلس شورای اسلامی: ۷ خرداد ۱۳۵۹ تا ۶ خرداد ۱۳۶۳، بی جا: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۶، صص ۵۵۳، ۵۴۵، ۶۱۰. همچنین: مجموعه قوانین دومین دوره مجلس شورای اسلامی: ۷ خرداد ۱۳۶۳ تا ۶ خرداد ۱۳۶۷، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، بی تا، صص ۱۸، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۶، ۲۰۹، ۳۱۱، ۳۴۵، ۵۹۸، ۶۲۴، ۷۴۸، ۷۹۱، ۸۲۶.
- (۲۸) جلال‌الدین مدنی، مبانی و کلیات علم حقوق، بی جا: نشر همراه، چاپ سوم، ۱۳۷۴، ص ۱۹۷؛ و نیز: ناصر کاتوزیان، همان، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.
- (۲۹) همان.
- (۳۰) ناصر کاتوزیان، همان، ص ۲۱۸.
- (۳۱) جلال‌الدین مدنی، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران: قوه مقننه - شورای نگهبان، تهران: سروش، جلد چهارم، ۱۳۶۶، ص ۷۳.
- (۳۲) محمد هاشمی، همان، ص ۷۴۷.
- (۳۳) جلال‌الدین مدنی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی...، ص ۲۶۴.
- (۳۴) محمد هاشمی، همان، صص ۷۴۴ و ۷۴۵.
- (۳۵) همان، ص ۷۴۸.
- (۳۶) بهرام بهرامی، مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام: ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۶، بی جا: مشیری، ۱۳۷۶، ص ۱۲.
- (۳۷) همان، ص ۹۳.
- (۳۸) همان، ص ۹۴.
- (۳۹) همان، ص ۲۷۴.
- (۴۰) همان، ص ۲۸۱.
- (۴۱) همان، ص ۲۷۶.
- (۴۲) همان، ص ۲۷۹.

- (۴۳) همان، ص ۲۹۱.
- (۴۴) همان، ص ۲۷۵.
- (۴۵) محمد هاشمی، همان، ص ۷۴۵.
- (۴۶) بهرام بهرامی، همان، ص ۲۷۳.
- (۴۷) امیرموشنگ ساسان‌نژاد، مجموع مصویبات مجمع تشخیص مصلحت نظام، تهران: فردوسی، ۱۳۷۶، ص ۲۸۰.
- (۴۸) راهنمای...، ص ۱۷۳.
- (۴۹) صورت...، جلد ۳، ص ۱۷۰۶.
- (۵۰) همان، ص ۱۷۰۶.
- (۵۱) همان.
- (۵۲) همان، ص ۱۷۰۷.
- (۵۳) همان.
- (۵۴) همان.
- (۵۵) همان، ص ۱۷۰۷ و ۱۷۰۸.
- (۵۶) همان، ص ۱۷۰۸.
- (۵۷) همان.
- (۵۸) همان، ص ۱۷۲۴.
- (۵۹) همان.
- (۶۰) همان، ص ۱۷۲۵.
- (۶۱) همان.
- (۶۲) همان.
- (۶۳) محمد هاشمی، همان، صص ۳۳۴ و ۳۳۵.
- (۶۴) جلال‌الدین مدنی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی...، ص ۲۳۰.
- (۶۵) محمد هاشمی، همان، ص ۳۳۵.
- (۶۶) جلال‌الدین مدنی، همان، صص ۲۳۱ و ۲۳۲.
- (۶۷) قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، تهران: اطلاعات، چاپ سوم، ۱۳۷۴، ص ۱۷۶.